






# آواز ساکیما



-  Ursula Nafula
-  Peris Wachuka
-  Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
-  3
-  دری



بذکیده والدین و خواهر کوچک چهر بدله اش زنده گی می کرد. آن ه روی زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زنده گی می کردند. کلبه ی پونته لی آن ه در آخر ردیفی از درخت ه قرار داشت.

وقتی مادکيه سه سله بود، بيهر شد و بيهي اش را از دست داد. مادکيه پسر  
ب استعدادي بود.





بذکیره گرهی زیدی انجام می داد که دیگر پسرهی شش بدله قدر به انجام آن نبودند. برای مثل، او می توانست بد اعضی دهکده بنشیند و درمورد موضوعت مهم بد آن ه گفتگو کند.



والدین بکجه درخنه‌ی مرد ثروتمند گر می کردند. آنه صبح زود خنه را  
ترک می کردند و دیروقت برمی گشتند. بکجه وخواهر کوچکش تنه  
می دهند.



بذکيه به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، “بذکيه  
تو این ترانه‌ها را از کجایید گرفتی؟”

بذکيه گفتم، “آن ه خودتتن في البداهه مي آيند. من آن ه را در سرم  
مي شنوم و بعد مي خوانم.”





بذکیره علاقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوصه، هر وقت خواهرش ا جلسه گرسنگی می کرد. در حالی که او آهنگ مورد علاقه اش را می خواند، خواهرش به او گوش می داد. او بی نوای آرامش بخش آواز سر تگن می داد.





خواهرش مرتب تکرار می کرد، “بذکيه می توانی دوباره و دوباره برایم  
آواز بخوانی؟” بذکيه قبول می کرد و دوباره و دوباره آواز می خواند.



یک روز، بعد از ظهر وقتی که پدر و مادرش به خانه برگشتند، خیلی ناراحت و آرام بودند. ناراحتی که انتهای افکار است.



بذکيه پرسيد، “چه اتفقى افنده، پدر، پدر؟” بذکيه متوجه شد که پسر  
مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خيلي هراحت بود واحساس تنهیی  
می کرد.



بذکيه به پدر و هدرش گفتم، “من می توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره نلاد شود.” ولی پدر و هدرش ب او مخالفت کردند. “او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر بید هستی. تو فکر می کنی آواز خواندن تو به او کمکی می کند؟”



اه، بديکيه تسليم نشد. خواهر کوچکش هم او را ههيت کرد. او گفت،  
“وقتي که من گرسنه استم، ترانه‌هي بديکيه من را آرام مي‌کند. آن‌ه مرد  
ثروتمند را هم آرام مي‌کنند.”



روز بعد، بزکيه از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خانه ی مرد  
ثروتمند هدایت کند.



او زیر یک پنجره‌ی بزرگ ایستاد و شروع به خواندن آواز مورد علاقه‌اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره‌ی بزرگ نماین شد.



گرکن گری را که داشتند انجم می دادند، متوقف کردند. آن ه به صدای  
زیبی سکیه گوش دادند؛ ولی مردی گفت، “هیچکس نتوانسته اریب را  
تسلی دهد. آلی این پسر آبیید تصور می کند که می تواند اریب را تسلی  
دهد؟”





بذکيه آواز خواندنش را تهم کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی مرد ثروتمند به سرعت به طرفش آمد و گفت، “لطفه دوباره آواز بخوان.”



درهنگ لحظه، دو مرد در خلیک ه یک نفر را روی تخت روان می آوردند، آمدند. آن ه پسر مرد ثروتمند را در خلی که لت خورده بود و کلر جده افنده بود، پیدا کرده بودند.



مرد ثروتمند از دیدن دوپیره‌ی فرزندش بسیر خوشحال بود. او به مادکيه به خاطر تسلی دادنش پداهش داد. او پسرش و مادکيه را به شه‌خانه برد. پس مادکيه دوپيره توانست بيهی اش را به دست آورد.




# Global Storybooks

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

آواز ساکيما

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

